

Participatory Governance Model in the Development of the Humanities: “Network Management of Science Development”*

✉ **Mostafa Jamali**  / Associate Professor, Department of Philosophy, Academy of Islamic Sciences, Qom, Iran mo.jamali313@gmail.com
Alireza Jamali / PhD student, Baqir al-Olum University, Qom, Iran a.r.jamali07@gmail.com
Received: 2025/11/13 - **Accepted:** 2026/02/10

Abstract

Achieving a modern Islamic civilization, as the ultimate horizon of the Islamic Revolution, requires a careful re-engineering of the roadmap, at the center of which is the transformation in the humanities. Despite numerous efforts over the past four decades, experience shows that the maturity of this issue requires more comprehensive solutions. This transformation is only possible through the convergence and tripartite interaction of “the people,” “the middle circles (elites),” and “sovereignty.” Focusing on the key role of governance in creating this synergy, this paper seeks to provide a model for maximum participation. While providing a comprehensive model, the present study introduces and analyzes “network governance” as the main solution for managing this tripartite interaction in the three areas of “conceptualization”, “capacity building”, and “culture building”. This article argues that network management is the only participatory model that can, by organizing and planning all educational, research, and cultural capacities (including seminary, university, and governmental centers), pave the way for the formation of a “civilization-building science institution” and achieving the “scientific revolution” desired in the second step statement.

Keywords: Science evolution, civilization-building science institution, participatory model, conceptualization, capacity building, culture building, network management.

* This paper was presented at the international conference "Islamic Humanities: In Commemoration of Allamah Mohammad Taqi Mesbah Yazdi."

الگوی حکمرانی مشارکتی در تحول علوم انسانی «مدیریت شبکه‌ای تحول علم»*

mo.jamali313@gmail.com

a.r.jamali07@gmail.com

مصطفی جمالی  / دانشیار گروه فلسفه فرهنگستان علوم اسلامی، قم، ایران

علیرضا جمالی / دانشجوی دکتری دانشگاه باقر العلوم ، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

چکیده

دستیابی به تمدن نوین اسلامی، به‌عنوان افق نهایی انقلاب اسلامی، نیازمند بازمهندسی دقیق نقشه راه است که در کانون آن، تحول در علوم انسانی قرار دارد. با وجود تلاش‌های متعدد در چهار دهه گذشته، تجارب نشان می‌دهد که بلوغ این مسئله نیازمند راهکارهای جامع‌تری است. این تحول تنها در سایه هم‌گرایی و تعامل سه‌جانبه «مردم»، «حلقه‌های میانی (نخبگان)» و «حاکمیت» امکان‌پذیر است. این مقاله با تمرکز بر نقش کلیدی حکمرانی در ایجاد این هم‌افزایی، به دنبال ارائه الگویی برای مشارکت حداکثری است. پژوهش حاضر ضمن ارائه الگویی جامع، «حکمرانی شبکه‌ای» را به‌عنوان راهکار اصلی برای مدیریت این تعامل سه‌جانبه در سه عرصه «مفهوم‌سازی»، «ظرفیت‌سازی» و «فرهنگ‌سازی» معرفی و تحلیل می‌کند. این مقاله استدلال می‌کند که مدیریت شبکه‌ای تنها الگوی مشارکتی‌ای است که می‌تواند با سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی یکپارچه تمامی ظرفیت‌های آموزشی، پژوهشی و فرهنگی (اعم از مراکز حوزوی، دانشگاهی و حاکمیتی)، زمینه را برای شکل‌گیری «نهاد علم تمدن‌ساز» و دستیابی به «انقلاب علمی» مورد نظر در بیانیه گام دوم فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: تحول علم، نهاد علم تمدن‌ساز، الگوی مشارکتی، مفهوم‌سازی، ظرفیت‌سازی، فرهنگ‌سازی، مدیریت شبکه‌ای.

مقدمه

انقلاب اسلامی با آرمان تحقق «تمدن نوین اسلامی» در برهه‌ای از تاریخ ظهور کرد که تمدن غرب با محوریت «لیبرال دموکراسی» داعیه‌دار پایان تاریخ بود. این تمدن رقیب بر پایه مبانی معرفتی خاص خود (اومانیزم، سکولاریسم و ماتریالیسم)، منظومه‌ای هماهنگ از علوم، ساختارها و محصولات را در تمامی شئون حیات بشری بسط داده است. غرب مدرن با شتابی فزاینده، فراتر از مرزهای جغرافیایی خود جهانی‌سازی ارزش‌ها و سبک زندگی مادی را در دستور کار قرار داده است تا هژمونی خود را به‌عنوان تنها الگوی سعادت بشری تثبیت کند. در چنین فضایی، وقوع انقلاب اسلامی، نه یک رویداد صرفاً سیاسی، بلکه نقطه عزمی فروپاشی هیمنه تمدنی غرب و مانعی جدی در برابر یکسان‌سازی فرهنگی جهان محسوب می‌شود. تمرکز همه‌جانبه جبهه استکبار بر منطقه غرب آسیا و تقابل در عرصه‌های گوناگون، نشانگر ظرفیت عظیم انقلاب اسلامی در به‌چالش کشیدن مبانی هستی‌شناختی تمدن مادی است. باین‌حال عبور از این پیچ تاریخی و به‌حاشیه راندن تمدن رقیب، مستلزم درک عمیق الزامات تمدن‌سازی است.

باید توجه داشت که تمدن‌سازی فرایندی تاریخی و تدریجی است؛ یک اندیشه متعالی تنها زمانی به تراز تمدنی می‌رسد که بتواند در بستر تاریخ، «علوم، ساختارها و محصولات» متناسب با مبانی خود را تولید کند. تغییر نظام سیاسی در سال ۱۳۵۷ گام نخست در این مسیر بود که نظام تمایلات و حساسیت‌های اجتماعی را همسو با ارزش‌های اسلامی بازتعریف کرد؛ اما گام دوم و حیاتی‌تر، وقوع «انقلاب علمی» و تولید نرم‌افزارهای اداره جامعه است. بدون تولید علوم انسانی بومی و بازسازی پایه‌های فرهنگی، تحقق تمدن اسلامی در مقیاس جهانی آرمانی دست‌نیافتنی خواهد بود.

ضرورت «انقلاب علمی» و عبور از مرزهای دانش همواره به‌عنوان یک راهبرد کلان از سوی امام راحل علیه السلام و امام شهید علیه السلام مورد تأکید بوده است. مطالباتی نظیر اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها، جنبش نرم‌افزاری و تأکیدات اخیر در «بیانیه گام دوم»، همگی بر محوریت علم در هندسه پیشرفت نظام دلالت دارند. در این میان، «علوم انسانی» به‌مثابه مغزافزار مدیریت جامعه، جایگاهی راهبردی دارد؛ چنان‌که می‌توان آن را «تنگه احد» انقلاب اسلامی نامید (خندان، ۱۳۸۸، ص ۴۵). تجربه چهار دهه گذشته نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های ارزشمند مراکز حوزوی و دانشگاهی، مسئله تحول در علوم انسانی همچنان با چالش‌هایی روبه‌روست و فقدان محصولات کارآمد در اداره جامعه و بروز برخی نابسامانی‌ها، گواهی بر عدم تحقق کامل این مهم است.

پژوهش حاضر استدلال می‌کند که حلقه مفقوده در زنجیره تحول علمی، غفلت از «الگوی حکمرانی صحیح» است. دستیابی به قله‌های تمدنی نیازمند بسیج تمامی ظرفیت‌های فکری جهان اسلام و نخبگان کشور در قالب

یک «نهاد علم تمدن‌ساز» است؛ نهادی که بتواند فعالیت‌های پراکنده مراکز آموزشی، پژوهشی و اجرایی را بدون تداخل مأموریت‌ها راهبری کند. بر این اساس، مقاله پیش رو با هدف ارائه الگویی جامع برای مشارکت حداکثری ذی‌نفعان، «مدیریت شبکه‌ای» را به‌عنوان تنها راهکار کارآمد برای سازمان‌دهی ظرفیت‌ها و تحقق انقلاب علمی معرفی و تبیین می‌کند.

۱. تبیین مسئله و ضرورت

تبارشناسی مواجهه جامعه ایران با علوم انسانی مدرن به عصر ورود دستاوردهای تمدن جدید بازمی‌گردد. این فرایند تاریخی که از تأسیس دارالفنون (۱۲۶۸ق) آغاز و با شکل‌گیری دانشگاه تهران (۱۳۱۳ش) تثبیت شد، عمدتاً مسیری یک‌سویه و مبتنی بر «مصرف‌گرایی علمی» بود. در این دوران طولانی، نهادهای آموزشی کشور بیشتر نقش واردکننده و ترویج‌کننده یافته‌های علوم غربی را ایفا می‌کردند و رویکرد انتقادی به مبانی این علوم، غایب بود. نخستین بارقه‌های نقد، پس از پیامدهای ویرانگر جنگ جهانی دوم و آشکار شدن سویه‌های تاریک تمدن تکنولوژیک پدیدار شد (کچوئیان، ۱۳۸۹، ص ۳۵). این انتقادات که یا از خاستگاه سنت دینی (نظیر کشف‌الاسرار امام خمینی ره) یا متأثر از نقدهای درون‌تمدنی غرب (پست‌مدرنیسم و...) بود (زاثری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۵)، با تجربه تلخ دخالت‌های استعماری در نهضت ملی شدن نفت، ابعاد اجتماعی گسترده‌تری یافت. با وقوع انقلاب اسلامی، نقد علوم انسانی وارد مرحله‌ای بنیادین شد و از یک واکنش صرف، به‌سمت تأسیس و تحول تغییر جهت داد. اکنون با گذشت چهار دهه از این رخداد عظیم، پرسش کلیدی و دغدغه اصلی متفکران نظام این است که چرا به‌رغم عبور موفق از بحران‌های سخت امنیتی و سیاسی، توفیق مورد انتظار در فرایند «دولت‌سازی اسلامی» حاصل نشده است؟ چرا جامعه به‌جای هم‌افزایی و انسجام حول آرمان‌های مشترک، دچار فرسایش ناشی از شکاف‌های سیاسی و مدیریتی است؟ تقلیل این ناکامی به عواملی نظیر ضعف کارگزاران، فشارهای خارجی یا کم‌کاری‌های فردی، اگرچه بهره‌ای از حقیقت دارد، تبیینی جامع نیست. به‌نظر می‌رسد که در لایه‌ای عمیق‌تر، باید از یک «شکاف معرفتی و روش‌شناختی» سخن گفت که به‌عنوان عاملی زیربنایی، مانع هم‌گرایی در حکمرانی شده است.

واکاوی فضای سیاسی - اجتماعی پس از انقلاب نشان می‌دهد که دو رویکرد کلان (که در قالب جریان‌های چپ و راست یا اصلاح‌طلب و اصول‌گرا صورت‌بندی شده‌اند)، در واقع نمایندگان دو «دستگاه محاسباتی» متفاوت بوده‌اند: یکی با دغدغه «اسلامیت و آرمان‌گرایی» و دیگری با تأکید بر «کارآمدی و انطباق با دانش روز». ریشه این دوگانگی را باید در گسست روش‌شناختی میان دو نهاد اصلی تولید علم در کشور جست‌وجو کرد: نهاد «حوزه» که مبتنی بر روش‌شناسی وحیانی و متنی است و نهاد «دانشگاه» که بر روش‌شناسی تجربی و پوزیتیویستی

تکیه دارد. فقدان یک منطق مشترک و زبان مفاهیم میان این دو، به تولید خروجی‌های متناقض در تحلیل مسائل و ارائه راهکارها منجر شده است. این در حالی است که در نگاه حکمای اسلامی، علم تجربی اگر مبتنی بر مبانی صحیح باشد، گوشه‌ای از علم حقیقی و زیرمجموعه وحی است و تضادی میان آنها وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۶۶). این تعارض معرفتی، در سطح حکمرانی به صورت شکاف‌های مدیریتی و ناکارآمدی در جامعه‌پردازی بروز می‌یابد.

تجربه‌نهادهایی نظیر دانشگاه امام صادق (ع)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و سازمان سمت، هرچند در تربیت نیروی انسانی متعهد و تولید متون ارزشمند بوده، اما عمدتاً با رویکرد آموزشی بوده است تا پژوهشی و جریان‌ساز. رهبر شهید انقلاب اسلامی (ره) در آسیب‌شناسی این روند می‌فرمایند: «من با ورود علوم انسانی به حوزه علمیه اصلاً مخالفتی ندارم... حوزه علمیه باید پایه‌های علوم انسانی مبتنی بر تفکر اسلامی و جهان‌بینی اسلام را مستحکم بریزد... و این ممکن نخواهد شد، مگر اینکه با علوم انسانی آشنا باشیم» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۰۸/۰۲).

بنابراین مسئله اصلی محدود به تولید محتوا نیست؛ بلکه فقدان «الگوی حکمرانی صحیح» در مدیریت تحول علوم انسانی است. پژوهش‌های جزیره‌ای و غیرهدفمند، هرگز به هم‌افزایی منجر نخواهند شد. راهکار برون‌رفت از این وضعیت، گذار از مدیریت‌های متمرکز یا رهاشده به سمت «مدیریت شبکه‌ای» است. تنها در سایه چنین الگویی است که می‌توان سه عرصه کلیدی «فرهنگ‌سازی، ظرفیت‌سازی و مفهوم‌سازی» را به صورت یکپارچه سامان‌دهی کرد و با ایجاد پیوند ارگانیک میان «مردم»، «حلقه‌های میانی (نخبگان)» و «حاکمیت»، زمینه تحقق دولت اسلامی و تمدن‌سازی را فراهم آورد.

۲. مدیریت شبکه‌ای تحول علم، الگوی حکمرانی مشارکتی در تحول علوم انسانی

پس از تبیین ضرورت گذار به الگویی که توانایی بسیج تمامی ظرفیت‌های اجتماعی را در جهت تولید علوم انسانی اسلامی و تحقق «تمدن نوین اسلامی» داشته باشد، در این بخش به طراحی اجمالی الگوی حکمرانی علم پرداخته می‌شود. در این الگو هدف غایی، بهره‌گیری بهینه از تعامل سه رکن «مردم»، «نخبگان» و «حاکمیت» در سه ساحت «فرهنگ‌سازی»، «ظرفیت‌سازی» و «مفهوم‌سازی» است.

«مدیریت شبکه‌ای تحول علم» تنها الگوی کارآمدی است که می‌تواند با هم‌افزایی ظرفیت‌های ملی، در برابر هجمه سنگین استعمار علمی جهان مدرن ایستادگی کند و معادله «جاده یک‌طرفه علم» را به تعاملی دوسویه تغییر دهد. این الگو در نهایت، افق تبدیل ایران به قطب علمی جهان و بستر انتقال معارف ناب اسلام انقلابی را محقق می‌سازد. در ادامه، ابتدا ارکان و مؤلفه‌های این الگو تبیین می‌شود و سپس مبتنی بر آن، اقدامات کلان مدیریتی ترسیم می‌گردد (شایان ذکر است که تفصیل جزئیات این الگو نیازمند مجالی مستقل است).

۲-۱. مؤلفه‌های الگوی مشارکتی

۲-۱-۱. چیستی مدیریت شبکه‌ای

«مدیریت شبکه‌ای» اسلوبی از حکمرانی است که فرایند آن بر سه پایه استوار است:

نخست، شناسایی تمامی مسائل و افعال مرتبط با موضوع؛

دوم، ترسیم دقیق مناسبات و ارتباطات میان این افعال؛

سوم، ایجاد بستر هماهنگی و تکامل از طریق مدیریت غیرمتمرکز.

در زیست‌بوم تحول علوم انسانی، مدیریت شبکه‌ای نگاهی جامع به افعال سه حوزه «فرهنگ‌سازی»، «ظرفیت‌سازی» و «مفهوم‌سازی» دارد و ارتباطی روشمند را چه در درون این حوزه‌ها و چه در نسبت آنها با یکدیگر و محیط بیرونی برقرار می‌سازد. برای نمونه، در حوزه «ظرفیت‌سازی» (آموزش)، این الگو تمامی سطوح آموزشی کشور را به‌صورت یکپارچه رصد کرده، نسبت میان آموزش عمومی (آموزش و پرورش) و آموزش تخصصی (حوزه و دانشگاه) را با روند تکامل علوم انسانی تنظیم می‌کند. همچنین در حوزه «مفهوم‌سازی» (پژوهش)، مدیریت شبکه‌ای به‌دنبال سامان‌دهی «کل تحقیقات جامعه» - و نه بخشی از آن - است. در این شبکه (در مقیاس ملی یا جهانی)، برای پوشش و چینش منطقی پژوهش‌ها، چهار اقدام حیاتی صورت می‌گیرد: جلوگیری از تحقیقات غیرضروری؛ پرهیز از موازی‌کاری؛ اولویت‌بندی مسائل؛ و در نهایت، دیدن تمامی پژوهش‌ها در یک «نظام جامع تحقیقات». بدیهی است که این انتظام‌بخشی بدون اعمال مدیریت بر پژوهش امکان‌پذیر نیست.

نکته حائز اهمیت آن است که در مدیریت شبکه‌ای، از تمرکزگرایی در «تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا» پرهیز می‌شود (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۶). هدایت جامعه به‌سمت اهداف سه‌گانه (فرهنگ، ظرفیت و مفهوم)، نه از طریق سازوکارهای اداری عزل و نصب، بلکه به‌صورت نرم‌افزاری و از طریق «تنظیم قواعد و پروتکل‌ها» صورت می‌پذیرد. بنابراین در این شبکه، نه با جبر مطلق روبه‌رو هستیم که کنشگران فاقد اختیار باشند و نه با اختیار مطلق، که هیچ قاعده‌ای بر طرح‌های پژوهشی حاکم نباشد؛ بلکه هر طرحی متناسب با جایگاه خود در «طرح جامع تحقیقات» پذیرفته و اولویت‌بندی می‌شود. این سازوکار به تمامی افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها اجازه می‌دهد که با حفظ اختیار و بر اساس اقبال و انگیزه خود - و نه الزام بیرونی - در شبکه تولید علم مشارکت کنند.

۲-۱-۲. فرهنگ‌سازی

نخستین و بنیادین‌ترین مؤلفه در الگوی حکمرانی مشارکتی، «فرهنگ‌سازی» است؛ چراکه هویت اصلی نظام اسلامی هویت فرهنگی است و از این‌رو مسئولیت دین‌شناسان و کارشناسان دینی در تغذیه فرهنگی جامعه و اداره آن بسیار خطیر است. هدف اصلی در این ساحت، ارتقای فرهنگ عمومی برای مشارکت همگانی در زیرساخت‌های تمدن اسلامی است که در سه لایه قابل بررسی است:

۱. فرهنگ عمومی: این لایه شامل مجموعه نیازها، باورها و رفتارهایی است که عموم مردم جامعه در زندگی روزمره و ارتباطات اجتماعی با آن مواجه‌اند. مسائلی نظیر نظم، وجدان کاری، انضباط اجتماعی و رعایت حقوق دیگران در این دایره می‌گنجند. در جامعه اسلامی، تکامل علوم انسانی بدون ارتقای فرهنگ عمومی ناممکن است. کانون اصلی شکل‌گیری فرهنگ عمومی، «خانواده» است. اگرچه با رشد فناوری نقش رسانه‌ها پررنگ شده است، اما در جوامع اسلامی، خانواده همچنان بستر اصلی پایه‌گذاری شخصیت و آموزش‌های عمومی در سنین اثرپذیری کودک محسوب می‌شود.

۲. فرهنگ تخصصی (نخبگانی): سطح دوم فرهنگ، فرهنگ تخصصی است که شامل ارتکازات و پذیرش‌های اجتماعی برخاسته از دانش‌های تخصصی می‌باشد. اهمیت این لایه در آن است که «علم، فرهنگ‌ساز است»؛ زیرا علم معیار ارزش‌گذاری و تعیین هنجار و ناهنجار در جامعه می‌شود. برای مثال، یک توصیه پزشکی درباره تغذیه، پس از پذیرش علمی، تبدیل به فرهنگ رفتاری مردم می‌شود. بنابراین، تخصص‌های موجود در دانشگاه‌ها (اعم از علوم انسانی، مهندسی و پایه) سازنده بخش مهمی از فرهنگ جامعه‌اند. در راستای تمدن‌سازی اسلامی، باید ارتباط عمیقی میان «دین و علم» در این لایه برقرار شود؛ به گونه‌ای که دین در متن تخصص دانشگاه حضور یابد و تنها به تدریس دروس معارف در کنار سایر علوم اکتفا نشود.

۳. فرهنگ حاکمیتی (اداره): سومین لایه، فرهنگ حاکم بر نظام اداره کشور است. این لایه تضمین می‌کند که تصمیم‌سازی‌ها در سطوح کلان، علمی و همسو با حرکت تمدنی باشد. نحوه تعامل حاکمیت با توسعه علمی و چگونگی پیوند میان سه دستگاه علمی کشور (حوزه، دانشگاه و مراکز پژوهشی حاکمیتی نظیر مرکز پژوهش‌های مجلس) برای گذار به «نهاد علم تمدن‌ساز»، در گرو اصلاح فرهنگ حاکمیتی است.

۳-۱-۲. ظرفیت‌سازی

دومین مؤلفه، ظرفیت‌سازی اجتماعی یا همان «پرورش نیروی انسانی» است. در یک جامعه مطلوب، توسعه تنها به ابعاد فیزیکی محدود نمی‌شود؛ بلکه باید افرادی با هویت خاص و همسو با تکامل جامعه تربیت شوند. این تربیت، نه با روش‌های دستوری، بلکه با زمینه‌سازی غیرمستقیم برای جهت‌دهی به «تمایلات، افکار و رفتار» صورت می‌گیرد. در دنیای مدرن، محور توسعه، «توسعه انسانی» است (روکس برویان، ۱۳۷۰، ص ۲۳)؛ اما نظام سرمایه‌داری با هدف به‌گردش درآوردن چرخ‌های اقتصادی، انسان‌هایی را پرورش می‌دهد که تعلقات دنیوی و میل به تنوع و لذت در آنها اصالت دارد. در مقابل، تمدن اسلامی زمانی محقق می‌شود که تکامل انسانی بر محور «توسعه ایمان» شکل گیرد؛ همان‌گونه که نقطه عزیمت حرکت انبیا علیهم‌السلام نیز تحول در انسان بوده است. در الگوی تحول علوم انسانی، توجه به فرایند آموزش و پرورش نیروی انسانی از سطوح ابتدایی تا عالی (در حوزه، دانشگاه و حاکمیت) جایگاهی محوری دارد.

۴-۱-۲. مفهوم‌سازی

سومین مؤلفه، «مفهوم‌سازی» است که محصول نهایی فرایند فرهنگ‌سازی و ظرفیت‌سازی محسوب می‌شود. این مؤلفه یکی از حیاتی‌ترین الزامات مهندسی تمدن اسلامی است. رسالت نخبگان و مراکز پژوهشی آن است که مبتنی بر مبانی توحیدی انقلاب اسلامی، چهارچوب‌ها و الگوهای نظریِ ناظر به تمدن را تبیین کنند تا جریان دین در تمامی سطوح حیات اجتماعی ساری و جاری شود. قید «اسلامیت» در «تمدن اسلامی» دقیقاً به معنای شکل‌گیری تمامی ابعاد تمدن بر پایهٔ این آموزه‌هاست.

۵-۱-۲. کنشگران شبکه (مردم، نخبگان، حاکمیت)

مردم: مردم مهم‌ترین رکن تأثیرگذار در تحولات اجتماعی و منبع مشروعیت‌بخش نظام‌اند. متأسفانه نقش مردم در تحول علوم انسانی، به‌دلیل ماهیت تخصصی علم مورد غفلت واقع شده است؛ حال آنکه توده‌های مردم بالاترین سهم را در لایه‌های فرهنگ‌سازی و حتی جهت‌دهی به ظرفیت‌ها دارا هستند.

نخبگان: مباحثان اصلی تولید علم و تحول، متفکران حوزوی و دانشگاهی‌اند. مسئولیت تولید علوم انسانی اسلامی مستقیماً متوجه این قشر است؛ اما تحقق آن بدون پیوند با مردم و حاکمیت ممکن نیست. نخبگان باید علاوه بر مفهوم‌سازی، در عرصه‌های فرهنگ‌سازی و ظرفیت‌سازی نیز حضوری فعال داشته باشند.

حاکمیت: نقش حاکمیت عبارت است از سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و مدیریت صحیح منابع. حاکمیت باید با استفاده از نخبگان جوان و خلاق، پیوندی عمیق میان «نهاد علم» و «نظام اداره» برقرار کند و بستر تحول را فراهم آورد.

۲-۲. مدیریت شبکه‌ای، الگوی حکمرانی مشارکتی در تحول علوم انسانی

پس از تبیین مؤلفه‌ها، الگوی جامع حکمرانی در حوزهٔ تحول علوم انسانی با برقراری تقاطع میان «افعال» (ساحت‌ها) و «اقتشار» (کنشگران) به‌صورت ماتریس زیر قابل ترسیم است:

افعال اقتشار	فرهنگ‌سازی	ظرفیت‌سازی	مفهوم‌سازی
مردم	نقش مردم در فرهنگ‌سازی	نقش مردم در ظرفیت‌سازی	نقش مردم در مفهوم‌سازی
نخبگان	نقش نخبگان در فرهنگ‌سازی	نقش نخبگان در ظرفیت‌سازی	نقش نخبگان در مفهوم‌سازی
حاکمیت	نقش حاکمیت در فرهنگ‌سازی	نقش حاکمیت در ظرفیت‌سازی	نقش حاکمیت در مفهوم‌سازی

آنچه در باب این الگو باید بدان توجه کرد، بدین قرار است:

۱. تحقق انقلاب علمی و تحول در علوم انسانی فرایندی تک‌بعدی نیست و جز با مشارکت تمامی اقشار جامعه (مردم، نخبگان و حاکمیت) امکان‌پذیر نخواهد بود.

۲. بسیج تمامی ظرفیت‌های جامعه، با مدل‌های مدیریت متمرکز و سلسله‌مراتبی کلاسیک ناممکن است. راهکار جایگزین، «مدیریت شبکه‌ای» است که با ایجاد پیوند میان تمامی سطوح، بستر مشارکت حداکثری را فراهم می‌آورد.

۳. تحول علمی نباید صرفاً به «تولید مفهوم» (پژوهش) تقلیل یابد؛ بلکه توجه متوازن به «ظرفیت‌سازی» (تربیت نیرو) و «فرهنگ‌سازی» (بسترسازی اجتماعی) شرط لازم برای استمرار و کارآمدی این تحول است. در ادامه این پژوهش، مبتنی بر الگوی یادشده، به تشریح فعالیت‌های کلیدی در هر خانه از جدول پرداخته می‌شود تا نقشه‌راهی عملیاتی برای حکمرانی علم ترسیم شود.

۳. الگوی حکمرانی مشارکتی در حوزه فرهنگ‌سازی

محوری‌ترین ساحت در الگوی حکمرانی مشارکتی برای تحول علوم انسانی، مقوله «فرهنگ‌سازی» است. این امر خطیر نیازمند هم‌افزایی ارگانیک میان سه ضلع «مردم»، «نخبگان» و «حاکمیت» است. در این میان، عاملی که می‌تواند به مثابه «نخ تسبیح»، تمامی افعال و کنشگران را در یک منظومه واحد سامان‌دهی کند، عنصر «بصیرت همگانی» درباره نقشه راه امت در سه مقیاس «تاریخی»، «تمدنی» و «اجتماعی» است.

۳-۱. فرهنگ سازی عام

محور اول حکمرانی مشارکتی، «فرهنگ‌سازی» است. در این حوزه باید توجه داشت که ابتدا به سه محور کلان و اساسی در فرهنگ‌سازی اشاره می‌شود؛ سپس در سه لایه «مردمی»، «نخبگانی» و «حاکمیتی» موارد مهمی در امر فرهنگ‌سازی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱-۱. بصیرت به نقشه تاریخی نبی اکرم ﷺ در تحقق دولت کریمه

پیشران اصلی در تکامل و پیشرفت یک امت، شکل‌گیری یک باور عمومی و فرهنگ مشترک درباره «جامعه آرمانی» و نقشه راه دستیابی به آن است. به بیان دیگر، تصویر روشنی که یک امت از آینده مطلوب (رؤیا) در ذهن می‌پروراند و بصیرتی که درباره مسیر دارد، ضامن وحدت کلمه و بسیج حداکثری ظرفیت‌هاست.

بر اساس مبانی معرفتی اسلام، حرکت جامعه مؤمنین در بستر تاریخ، حرکتی تصادفی نیست؛ بلکه مبتنی بر هدایت و ولایت تاریخی نبی مکرم اسلام ﷺ و انوار مطهر اهل بیت علیهم السلام می‌یابد. تمامی انبیای الهی در پی تأسیس امتی تاریخی بر اساس این نقشه الهی بوده‌اند که غایت آن، تحقق «دولت کریمه» در عصر ظهور

است. البته باید توجه داشت که این صیوروت تاریخی در بستر درگیری مستمر میان دو جبهه «حق و باطل» رخ می‌دهد و تابع سنن الهی حاکم بر تاریخ است (میرباقری، ۱۴۰۱، ص ۲۴۵).

بر این اساس، شناخت مختصات این نبرد تاریخی و به‌ویژه پیچیدگی‌های تقابل جبهه حق با جریان باطل در «عصر تجدد»، امری حیاتی است. در حوزه تحول علمی، درک این درگیری در لایه «سرپرستی عقلانیت بشری» بسیار کلیدی است؛ چراکه در این مقطع از تاریخ، جریان باطل با هیمنه‌ای به‌ظاهر علمی، اما در باطن شبه‌علمی (چهل مدرن)، درصدد تسخیر تمامی شئون حیات انسانی و انحراف آن از مدار ولایت الهی است.

۳-۱-۲. بصیرت به نقشه تمدن نوین اسلامی

دومین مؤلفه فرهنگی در تحول علمی، نهادینه شدن باور به «نقشه تمدن نوین اسلامی» است. مهم‌ترین الزام مهندسی تمدن در لایه بینش‌ها، تبدیل شدن این آرمان به یک «گفتمان غالب» در میان نخبگان و سپس آحاد جامعه است. گفتمان‌سازی به‌معنای جریان یافتن این آرمان در تمامی مویرگ‌های حیات اجتماعی و تبلور آن در سبک زندگی و زیرساخت‌های جامعه است.

همان‌گونه که هوا برای حیات بیولوژیک ضروری است، فضای گفتمانی نیز برای تداوم حیات انقلابی جامعه حیاتی است. رهبر شهید انقلاب علیه السلام در تبیین کارکرد گفتمان‌سازی می‌فرماید:

این گفتمان‌سازی برای چیست؟ برای این است که اندیشه دینی، معرفت دینی در مخاطبان، در مردم، رشد پیدا کند. اندیشه دینی که رشد پیدا کرد، وقتی همراه با احساس مسئولیت باشد و تعهد باشد، عمل به‌وجود می‌آورد و همان چیزی می‌شود که پیغمبران دنبال آن بودند (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۰۹/۲۲).

بنابراین گذار از پژوهش‌های صرفاً علمی دانشگاهی به‌سمت رویکرد تمدنی در تمامی فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی حوزه و دانشگاه، تنها مسیر تحقق انقلاب فرهنگی و علمی است.

۳-۱-۳. شناخت نقشه پیشرفت ایران اسلامی

علاوه بر بصیرت تاریخی و تمدنی، لازم است شناختی نافذ از جایگاه اختصاصی «ایران اسلامی» در هندسه قدرت جهانی و مختصات پیشرفت آن در عصر حاضر، در میان آحاد جامعه شکل گیرد. این خودآگاهی ملی، از یک سو مانع خروج قطار انقلاب از مسیر اصلی می‌شود و از سوی دیگر با تبیین عظمت دستاوردها، بذر «امید و صبر انقلابی» را در دل‌ها بارور می‌سازد. در ساحت علم، ضروری است که تمایز جوهری میان «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» که مبانی معرفتی آن برآمده از خاستگاه دینی است (الویری، ۱۳۹۱، ص ۱۴۴)، با الگوهای رایج «توسعه» (در مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیستی)، از یک فهم نخبگانی به یک باور عمومی تبدیل شود؛ زیرا انقلاب علمی تنها در بستر چنین استقلالی معنا می‌یابد.

۳-۲. فرهنگ‌سازی مردمی

پس از تبیین محورهای کلان بصیرت، اکنون به نقش ویژه «مردم» در فرهنگ‌سازی پرداخته می‌شود. در این مجال به دو محور راهبردی اشاره می‌گردد:

۳-۲-۱. توجه به نقش انقلاب علمی و نقش علوم انسانی در تحقق انقلاب

یکی از چالش‌های فرهنگی در مسیر تحول علمی، سطح تحلیل عمومی از مشکلات کشور است. در فرهنگ عمومی، غالباً ریشه آسیب‌های اجتماعی و ناکارآمدی‌ها به «ضعف مدیریتی اشخاص» یا «فساد فردی» تقلیل داده می‌شود و همسو با تبلیغات رسانه‌ای دشمن، سیاه‌نمایی شدت می‌گیرد. این در حالی است که ریشه اصلی بسیاری از این معضلات، نه در افراد، بلکه در «حاکمیت علوم انسانی سکولار» و ساختارهای اجتماعی برآمده از آن است. بی‌توجهی به تبعیض‌های ساختاری و فساد نهادینه‌شده در الگوهای وارداتی، نشان از عدم بلوغ فرهنگی در تحلیل پدیده‌ها دارد. لذا ضروری است که از طریق فرهنگ‌سازی، نقش علوم انسانی در اداره جامعه برای عموم تبیین شود تا مطالبات مردمی از سطح تغییر مدیران، به سطح «تغییر ریل‌گذاری علمی» و مطالبه‌گری برای انقلاب علمی ارتقا یابد.

۳-۲-۲. مبارزه با روحیه غرب‌گرایی

مانع تاریخی دیگر در مسیر پیشرفت و استقلال علمی، بیماری مزمن «غرب‌گرایی» است. تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد که جریان روشنفکری غرب‌گرا همواره سدی در برابر جنبش‌های اصلاحی اصیل بوده است؛ چنان‌که در نهضت مشروطه، انحراف نخبگان و تبعیت کورکورانه بخشی از مردم، به اعدام مرجع بصیر (شیخ فضل‌الله نوری) و انحراف نهضت انجامید. در دوران انقلاب اسلامی نیز این جریان همواره چالشی جدی محسوب شده است. امام خمینی (ره) با درایتی عمیق، از این پدیده به‌عنوان «بت‌پرستی مدرن» یاد می‌کنند و هشدار می‌دهند:

راستی کدام انسان عاقلی است که بت‌پرستی جدید و مدرن را در شکل‌ها و افسون‌ها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بت‌خانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوم پیدا کرده‌اند، خبر نداشته باشد (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ج ۲۰، ص ۳۱۱).

بنابراین زدودن زنگار غرب‌باوری از اذهان عمومی پیش‌شرط ضروری برای باور به توانمندی داخلی و تحقق مرجعیت علمی است.

۳-۳. فرهنگ‌سازی نخبگانی

سطح دوم فرهنگ‌سازی، لایه «نخبگانی» است. از آنجاکه بار اصلی تحول علمی و تولید مفاهیم بر دوش این قشر سنگینی می‌کند، اصلاح بینش‌ها و فرهنگ حاکم بر جامعه علمی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد. در این مجال به سه رکن اساسی در فرهنگ‌سازی نخبگانی پرداخته می‌شود:

۱-۳-۳. باور به «جهت‌داری علم» و گذار از علم توصیفی به علم تغییر

نخستین و بنیادی‌ترین چالش در حرکت علمی کشور، ایجاد باور عمیق به این حقیقت است که علوم بشری خنثی و مطلق نیستند؛ بلکه اموری تحول‌پذیر و متأثر از مبانی ارزشی و فرهنگی‌اند. این واقعیت در عصر مدرن پیچیده‌تر شده است؛ چراکه تولید علم کاملاً مدیریت‌شده و معطوف به اهداف خاص صورت می‌گیرد. نخبگان عرصه علوم انسانی اسلامی باید به تفاوت جوهری «جامعه‌پردازی» در دنیای امروز با گذشته پی ببرند. خاستگاه این تفاوت بنیادین، دورهٔ رنسانس و تحولات پس از آن در مغرب‌زمین بود که در طی آن تمامی مناسبات انسانی (رابطهٔ انسان با خدا، با خود، با دیگران و با طبیعت) دچار دگرگونی شد و عملاً «عالمی دیگر» شکل گرفت. در این پارادایم جدید، هدف علم از «توصیف جهان» (کشف حقیقت) به «تصرف در جهان» و ارائهٔ «معادلهٔ تغییر» برای دستیابی به رفاه و لذت حداکثری تغییر یافت.

به بیان دیگر، عالم مدرن عالمی است که دغدغهٔ اصلی آن چگونگی اعمال تغییرات برای کنترل موجودات است. راسل با اذعان به اینکه یکی از شاخصه‌های اصلی عصر جدید حاکمیت علم است، می‌نویسد:

تا اینجا [ی‌کتاب] من از علم نظری سخن گفتم که کوششی است برای فهمیدن جهان؛ اما علم عملی که کوششی است برای دگرگون ساختن جهان، از همان ابتدا [ی عصر جدید] حائز اهمیت بوده است و همواره بر اهمیت آن افزوده شده است؛ چنان‌که تقریباً علم نظری را از اذهان بیرون رانده است (راسل، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۸۲).

او در ادامه می‌افزاید:

در همین احوال، علم به‌عنوان فن در میدان عمل نوعی جهان‌بینی پدید می‌آورد که با جهان‌بینی فلاسفهٔ نظری تفاوت کامل داشت. فن نوعی احساس قدرت پدید می‌آورد؛ بدین معنا که انسان دیگر بسیار کمتر از دوره‌های گذشته اسیر محیط است (راسل، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۸۳).

گزارهٔ مشهور فرانسویس بیکن (دانایی توانایی است)، شاید دقیق‌ترین تعبیر از ماهیت علم مدرن باشد. راسل معتقد است که بیکن به‌عنوان بنیان‌گذار روش استقرایی جدید، پیشاهنگ تنظیم منطقی روش علمی است؛ روشی که در آن، بشر موجودی است که به‌دنبال چگونگی «تصرف در عالم» است. به‌تعبیر راسل: «اساس فلسفهٔ بیکن تماماً عملی بود؛ یعنی کوشش در اینکه بشر به‌وسیلهٔ اکتشافات و اختراعات علمی بر نیروهای طبیعت غالب شود (راسل، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۴۹). این رویکرد تنها در بیکن خلاصه نشد؛ بلکه جهت‌گیری کلان تمدن جدید را ترسیم کرد. کاپلستون در این باره می‌نویسد:

در انگلستان، بیکن بر مطالعهٔ تجربی و استقرایی طبیعت، که به‌منظور افزودن قدرت انسان و سیطرهٔ او بر پیرامون جهان مادی او دنبال می‌شد، تأکید می‌کرد... درست است که

نظریه‌های دکارت و لایب‌نیتس در مورد روش صحیحی که می‌باید در این جریان مورد استفاده قرار گیرد، عیناً همان نظریهٔ فرانسیس بیکن نبود، اما این معنی این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که هم دکارت و هم لایب‌نیتس عمیقاً تحت تأثیر گسترش موفقیت‌آمیز علوم جدید بوده‌اند (کاپلستون، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۲۱).

بنابراین در عصر تجدد، جهان‌بینی خاصی شکل گرفت که غایت آن تسلط بر طبیعت از طریق «علم مولد قدرت» بود. دکتر داوری اردکانی در تحلیل این وضعیت می‌نویسد:

از بیکن تا پایان قرن بیستم، کشورهای اروپایی راه پرفراز و نشیبی را طی کردند؛ ولی گویی همواره سخن بیکن بیان جهت‌گیری اندیشه و کوشش آنها بوده است. آنچه مسلم است، از آغاز دورهٔ جدید، غرب همواره علمی را جست‌وجو کرده که قدرت‌زا باشد... در وضع کنونی عالم نیز آنچه سرنوشت ملت‌ها را تعیین می‌کند، میزان برخورداری از علم مولد قدرت است (داوری، ۱۳۸۰، ص ۱۶۷).

با گذشت زمان، مسئله از تصرفات جزئی فراتر رفت و «اندیشهٔ تصرفات هماهنگ» و ارائهٔ «معادلات تغییر هماهنگ» به مسئلهٔ اصلی تبدیل شد؛ زیرا در عالم ارتباطات، تغییر هر پدیده با تغییرات کل سیستم گره خورده است. ظهور نظریهٔ نسبیت، نگاه سیستمی و الگوهای جامع توسعه، همگی نشان‌دهندهٔ تغییر نگرش به عالم و نحوهٔ مدیریت تصرفات در آن است.

نتیجهٔ راهبردی برای تمدن‌سازی اسلامی: در مهندسی تمدن اسلامی، این باور باید در میان نخبگان نهادینه شود که راهی جز دستیابی به «الگوی پیشرفت اسلامی» نیست؛ الگویی که بتواند تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی را پوشش دهد و نسبت متغیرهای تأثیرگذار را با یکدیگر و با برآیند کل سیستم مشخص کند. برای دستیابی به این الگوی جامع، نیازمند «شبکه‌ای از علوم هماهنگ» هستیم که خروجی آنها دستیابی به «معادلات تغییر هماهنگ» در مدیریت اجتماعی باشد. در این هندسه، سلسله‌مراتب تولید علم بدین گونه خواهد بود:

۱. فقه تمدنی: استنباط «نظامات تمدنی» از منابع دینی (همان‌گونه که شهید صدر فرمودند)؛

۲. معادلهٔ عام تغییر: استخراج معادلهٔ تغییر جامعهٔ اسلامی مبتنی بر نظامات تمدنی؛

۳. علوم انسانی اسلامی: تولید معادلات تغییر خاص در هر رشته (اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...) مبتنی بر

آن معادلهٔ عام؛

۴. الگوی جامع توسعه: طراحی الگوی پیشرفت و برنامهٔ عملیاتی برای مدیران، مبتنی بر شبکهٔ علوم اسلامی.

۲-۳-۳. باور به جامعیت دین اسلام

دومین رکن فرهنگی در لایهٔ نخبگان، باور عمیق به «جامعیت دین اسلام» است. برخلاف ادیان تحریف‌شده، اسلام دارای اصول و معارفی جهان‌شمول است که ظرفیت سرپرستی تمامی جوامع را در

طول تاریخ داراست. پژوهش‌های انجام‌شده در اولویت‌بندی الزامات تحول نیز مؤید همین معناست؛ چنان‌که «التزام به توحید و معاد» و «اتکا به آموزه‌های قرآن و اهل‌بیت؟ عم؟» به‌عنوان حیاتی‌ترین الزامات در مدیریت تحول علوم انسانی شناسایی شده‌اند (گودرزی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۲). اسلام دینی حداقلی نیست که تنها به توصیه‌های اخلاقی بسنده کند و در عرصه عمل ماشین امضای محصولات تمدن مادی شود؛ بلکه دینی حداکثری است که از درونی‌ترین لایه‌های ذهنی و تمایلات نفسانی تا عینی‌ترین سطوح حیات اجتماعی را سرپرستی می‌کند. امام خمینی رحمه‌الله در تبیین این جایگاه می‌فرماید:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمام معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ج ۲۱، ص ۹۸).

تفکیک میان شئون زندگی و واگذاری بخشی از آن به عقل سکولار، ناشی از عدم شناخت صحیح دین و مقتضیات دنیای پیچیده امروز است؛ دنیایی که مدیریت آن نیازمند الگویی یکپارچه است. البته باید توجه داشت که برای تحقق عینی احکام، تنها استنباط نظام معارف کافی نیست. در «فقه اجتماعی و حکومتی» باید به دنبال استنباط «معادلات تغییر جامعه» بود. چرا؟ چون دین متکفل رشد و تکامل است و تکامل اجتماعی امری تدریجی است که نیازمند فرمول و معادله حرکت است. از این منظر، فقه را می‌توان «فقه سرپرستی» یا «فقه ولایت» نامید. چگونگی تسری این معادلات به دانش‌های کاربردی، مأموریت اصلی نخبگان است. کلام امام رحله‌الله فصل الخطاب این رویکرد است: «الإسلام هو الحكومة بشئونها، والأحكام قوانين الإسلام، وهي شأن من شئونها، بل الأحكام مطلوبات بالعرض، وأمور آلیّة لإجرائها وبسط العدالة» (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۶۳۳).

۳-۳-۳. فرهنگ کار جمعی و شبکه‌ای

سومین مؤلفه ضروری در فرهنگ نخبگانی، عبور از تحقیقات فردی و استقرار «فرهنگ کار شبکه‌ای» است. در عصر پیچیدگی اطلاعات، تحقق انقلاب علمی و تولید منظومه معرفتی، با تکیه بر پژوهشی ناممکن است. برای ایجاد یکپارچگی در تولید علم، قالب پژوهش نیز باید نظام‌مند باشد. بهترین روش برای هماهنگی تحقیقات، «مدیریت شبکه‌ای» است. هدف این مدیریت، ایجاد تعامل بالنده میان تمامی حوزه‌های معرفتی حول محور مبانی و اهداف تمدن اسلامی است. مدیریت شبکه‌ای این قابلیت را دارد که از تشتت آرا و تحقیقات جزیره‌ای جلوگیری کند و تمامی اندیشمندان را به‌سوی «نظام فکری جامع» رهنمون سازد. در تمدن مادی غرب، اگرچه دانشمندان در ظاهر آزادانه و جداگانه پژوهش می‌کنند، اما واقعیت این است که یک «مدیریت پنهان و شبکه‌ای»، ضرب‌آهنگ تمام تحقیقات (حتی پایان‌نامه‌های دانشجویی) را هماهنگ می‌کند؛ به‌گونه‌ای که

از ظرفیت علمی سراسر جهان برای تکمیل پازل تمدنی خود بهره می‌برند. الگوی مطلوب مدیریت تحقیقات در انقلاب اسلامی، اعمال مدیریت از طریق هماهنگی در سه لایه است: ۱. مدیریت انگیزه‌ها (جهت‌دهی به اراده پژوهشگر)؛ ۲. مدیریت اندیشه‌ها (ارائه مدل و روش تحقیق هماهنگ)؛ ۳. مدیریت رفتارها (سامان‌دهی کارآمدی و خروجی تحقیقات). تنها در این صورت است که تحقیقات در سطوح «بنیادی»، «تخصصی» و «عمومی» هم‌افزا می‌شوند و به تولید قدرت علمی منجر خواهند شد.

۳-۴. فرهنگ‌سازی حاکمیتی

محور سوم در عرصه فرهنگ‌سازی، فرهنگ حاکم بر نحوه حکمرانی است که خود عاملی تعیین‌کننده در تحول علمی کشور به‌شمار می‌آید. در ادامه به دو مؤلفه اساسی در این محور اشاره می‌شود.

۳-۴-۱. فرهنگ استفاده از ظرفیت مراکز علمی در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری

یکی از آسیب‌های جدی کنونی گسست میان سه کانون علمی «حوزه»، «دانشگاه» و «مراکز تصمیم‌ساز حاکمیتی» (مانند مرکز تحقیقات استراتژیک، مرکز پژوهش‌های مجلس و...) است که فاقد ترابط منطقی و روشمند با یکدیگرند. این در حالی است که در عصر حاضر با توجه به شتاب تولید علم، دستیابی به آرمان تمدنی تنها در سایه شکل‌گیری یکپارچه «نهاده علم» ممکن است. بر این اساس، در فرهنگ حکمرانی باید بهره‌گیری بهینه از تمامی ظرفیت‌های حوزوی، دانشگاهی و نخبگان کشور در فرایندهای «تصمیم‌سازی» و «تصمیم‌گیری» نهادینه شود.

۳-۴-۲. استفاده از متخصصان مناسب با منصب حاکمیتی

مؤلفه مهم دیگر در فرهنگ حاکمیتی، استفاده از متخصصان در مناصب مرتبط است. متأسفانه در دستگاه اجرایی کشور غالباً با این ناهنجاری مواجهیم که افرادی بر کرسی‌های حکمرانی تکیه می‌زنند که فاقد تخصص مرتبط، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی‌اند. استمرار این رویه دارای آفات فراوانی است و اصلاح آن ضروری می‌نماید.

۴. الگوی حکمرانی مشارکتی در حوزه ظرفیت‌سازی

محور دوم حکمرانی مشارکتی، «ظرفیت‌سازی» است. در این محور باید با ایجاد هماهنگی شبکه‌ای میان تمامی سطوح (عمومی، نخبگانی و حاکمیتی)، به پرورش نیروی انسانی کارآمد در راستای انقلاب علمی و تمدن‌سازی همت گماشت.

۴-۱. ظرفیت‌سازی مردمی

در سطح مردمی، توجه به دو چالش اساسی ضروری است: ۱. متأسفانه جامعه ما و بسیاری از کشورهای در معرض تهاجم فرهنگی، به نقش حیاتی علوم انسانی در پیشرفت کشور کم‌توجه‌اند. نشانه بارز این امر، اصرار والدین بر تحصیل فرزندان در رشته‌های تجربی و پزشکی (به دلیل فشارهای اقتصادی و اجتماعی) و غفلت از علوم انسانی است. نتیجه این روند، کمبود محسوس دانشجو و نیروی مستعد در دانشگاه‌های علوم انسانی با رویکرد دینی است.

۲. چالش دیگر، بی‌توجهی به جایگاه حوزه‌های علمیه در تولید علوم انسانی است. هنوز نگرش سنتی به دین در میان مردم غالب است؛ درحالی‌که در هندسه تحول علمی، حوزه‌ها می‌توانند نقشی بنیادین در لایه‌های عمیق معرفتی ایفا کنند و آگاهی‌بخشی به مردم در این زمینه ضروری است (جمالی، ۱۳۹۴، ص ۲۰).

۴-۲. ظرفیت‌سازی نخبگانی

در سطح دوم ظرفیت‌سازی، توجه به رفع آسیب‌های آموزش علوم انسانی در کشور و به‌ویژه در دانشگاه‌ها از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این مسئله به دو مؤلفه مهم پرداخته می‌شود.

۴-۲-۱. کاربردی بودن آموزش‌های علوم انسانی متناسب با مسائل انقلاب اسلامی

یکی از آسیب‌های جدی در آموزش علوم انسانی (چه در مدارس و چه در دانشگاه‌ها)، عدم تبیین کاربرد این علوم در حل معضلات کنونی کشور است. این خلأ مانع شناخت نقاط کور علوم موجود و تفکر پیرامون تحول علمی می‌شود. به تعبیر امام راحل علیه السلام، «هجوم دانشجویان پس از طی کردن دوره‌های تحصیلی به آموزش‌های غربی و شرقی...، به سوی غرب و احیاناً شرق...، چنان فاجعه‌ای به بار آورد که همه ابعاد جامعه ما را بی‌قیدوشرط وابسته، بلکه تسلیم به ابرقدرت‌ها کرد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ج ۲۱، ص ۵۲-۵۴).

۴-۲-۲. تغییر شیوه‌های آموزشی و پژوهش محوری در امر آموزش

تغییر شیوه‌های آموزشی و تأکید بر پژوهش محوری، به‌ویژه در علوم انسانی و اجتماعی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در این حوزه‌ها که ماهیت تحلیلی دارند، باید از «حافظه‌محوری» عبور کرد و آموزش را با تفکر انتقادی و تحلیل عمیق درآمیخت. این رویکرد می‌تواند به تربیت نیروهای منعطف و کارآمد منجر شود.

۴-۳. ظرفیت‌سازی حاکمیتی

دو آفت «ساختارگرایی» و «تجربه‌گرایی»، نظام آموزشی کشور را از مقاطع ابتدایی تا دانشگاهی دچار روزمرگی کرده و مانع نوآوری شده‌اند. اصلاح این وضعیت نیازمند ساختارشنکی و تحول جدی در متون و شیوه‌های پرورشی است. هدف غایی ساختارهای حاکمیتی باید تربیت نسلی از جوانان انقلابی و توانا در حل معضلات اجتماعی باشد که از نظام فکری منسجم برخوردارند. در این راستا، اقدامات کلیدی زیر ضروری است:

۱. تغییر رویکرد از حافظه‌محوری به «هوش‌محوری» در تمامی مقاطع تحصیلی؛

۲. اهتمام ویژه به جذب و پرورش نخبگان در حوزه‌های علوم انسانی؛

۳. تحول جدی در محتوای آموزشی متناسب با حرکت تمدنی انقلاب اسلامی و ارائه نظام فکری

کارآمد به دانش‌پژوهان.

۵. الگوی حکمرانی مشارکتی در حوزه مفهوم‌سازی

آخرین و شاید شناخته‌شده‌ترین محور در ترسیم الگوی حکمرانی، ساحت «مفهوم‌سازی» یا همان تولید علم است. متأسفانه در نگاه رایج به تحول علمی، اغلب تمرکز صرفاً بر همین محور معطوف می‌گردد و نقش فرهنگ‌سازی و ظرفیت‌سازی نادیده انگاشته می‌شود؛ حال آنکه - چنان‌که پیش‌تر تبیین شد - تحول در مفهوم‌سازی بدون پیوند ارگانیک با دو ساحت دیگر، عقیم خواهد ماند. علاوه‌براین، در همین ساحت مفهوم‌سازی نیز غالباً نقش‌ها به نخبگان و حاکمیت محدود می‌شود و جایگاه «مردم» مغفول می‌ماند. این بخش با هدف اصلاح این نگرش، به تبیین الگوی مشارکت سه‌جانبه «مردم»، «نخبگان» و «حاکمیت» در تولید علم و ضرورت مدیریت شبکه‌ای برای هم‌افزایی آنها می‌پردازد.

۵-۱. مفهوم‌سازی مردمی

در بدو امر شاید تصور شود که تولید علم و مفهوم‌سازی، قلمرو انحصاری نخبگان و دانشمندان است و توده مردم صرفاً مصرف‌کننده دستاوردهای علمی‌اند؛ اما با نگاهی عمیق‌تر درمی‌یابیم که مردم از طریق «دانش‌های ضمنی» و «خلاقیت‌های میدانی»، نقشی بنیادین و زیرساختی در تولید دانش ایفا می‌کنند.

۵-۱-۱. دانش ضمنی و پسینی بودن علم

مطالعه دقیق تاریخ علم نشان می‌دهد که علوم انسانی و اجتماعی به‌شدت متأثر از زیست اجتماعی انسان‌ها و وقایع میدانی هستند؛ به تعبیری، علم ماهیتی «پسینی» دارد نه «پیشینی»؛ بدین معنا که ابتدا رخدادهای تجربی و تحولات اجتماعی در متن جامعه واقع می‌شوند؛ سپس اندیشمندان با واکاوی این تجربیات، به صورت‌بندی نظری و تولید گزاره‌های علمی می‌پردازند. این فرایند گذار از تجربه زیسته به دانش مدون، سنگ بنای شکل‌گیری علوم است. برای نمونه، وقوع انقلاب اسلامی در ایران پدیده‌ای اجتماعی بود که نظریه‌پردازان بزرگی همچون میشل فوکو را واداشت تا برخلاف دوقطبی رایج چپ و راست، نظریات جدیدی را توسعه دهند که در آن «معنویت» و «دین» به‌عنوان متغیرهای اصلی تغییر اجتماعی به‌رسمیت شناخته شوند؛ یا پدیده عظیم «پیاده‌روی اربعین» ظرفیت آن را دارد که مبدأ شکل‌گیری نظامات اجتماعی جدید بر پایه روابط انسانی متعالی باشد. این مصادیق نشان می‌دهند که چگونه کنشگری مردم و حوادث اجتماعی سوخت اصلی موتور نظریه‌پردازی را تأمین می‌کنند.

۵-۱-۲. توجه به خلاقیت در پیشرفت علمی

بسیاری از دانش‌های تجربی و فناوری‌ها ریشه در خلاقیت‌های توده مردم و حل مسائل روزمره توسط آنان دارد. نخبگان سپس این ایده‌های خام را بسط می‌دهند و قاعده‌مند می‌کنند. در جهانی که هر روز نو می‌شود و ابزارهای زیست تغییر می‌کند، اگر جامعه‌ای قدرت حل مسئله و کشف راه‌های جدید را نداشته باشد، محکوم به زوال

است. ذهن هوشیار و خلاق آحاد مردم در مواجهه با چالش‌های عینی، منبعی پایان‌ناپذیر برای ایده‌پردازی است و همین ایده‌ها پیشران پیشرفت علمی کشور محسوب می‌شوند.

۵-۲. مفهوم‌سازی نخبگانی

بی‌شک رسالت تخصصی تولید علم و صورت‌بندی مفاهیم بر دوش نخبگان جامعه است. این ضرورت از همان ابتدای انقلاب در قالب «انقلاب فرهنگی» و اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها درک شد. رهبر شهید انقلاب علیه‌السلام نیز در پاسخ به مطالبه دانش‌آموختگان حوزه، بر لزوم تبدیل شدن «تولید نظریه و فکر» به یک ارزش عمومی تأکید ورزیدند و فرمودند: «باید تولید نظریه و فکر تبدیل به یک ارزش عمومی در حوزه و دانشگاه شود... باید ایده‌ها در چهارچوب منطق و اخلاق و در جهت رشد اسلامی با یکدیگر رقابت کنند و مضاف دهند تا جهان اسلام عاده هویت و عزت کند» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶).

در باب رسالت نخبگان، از باب اختصار به دو مؤلفه راهبردی اشاره می‌شود:

۵-۲-۱. نظام مفاهیم هماهنگ

حکومت‌ها و جوامع مدرن برای اداره کارآمد خود، نیازمند منظومه‌ای هماهنگ از اطلاعات و علوم در تمامی شئون هستند. هر نظام اجتماعی پیش از تصمیم‌گیری و اجرا نیازمند یک «نظام نرم‌افزاری» و الگوی شناختی است که در عالی‌ترین سطح، تعریفی روشن از مثلث «انسان، جامعه و طبیعت» ارائه دهد. «نظام فکری شامل نظام ارزشی، بینشی و دانشی هر جامعه است که به‌منزله ربط جامعی، روابط دیگر را دربرداشته و نتیجه‌ای که هدف اصلی را تأمین کرده است را دارا می‌باشد» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷، ص ۳۲).

تمدن غرب در قرن بیستم توانست با ایجاد یکپارچگی در نظام فکری و عملی خود به موفقیت‌های مادی چشمگیری دست یابد و سودای جهانی‌سازی را در سر بپروراند (مرعشی، ۱۳۷۸، ص ۴۶). انقلاب اسلامی نیز برای عبور از این هژمونی باید به «شبکه‌ای از علوم هماهنگ» دست یابد که هسته مرکزی آن را معارف اسلامی تشکیل می‌دهد (اسلامی بودن از درون) و لایه‌های بیرونی آن، دانش‌های کارآمد اداره جامعه‌اند (اسلامی بودن از بیرون) (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶)؛ چراکه در این هندسه، نسبت علم با دین، هم در محتوا و هم در غایت تعریف می‌شود.

۵-۲-۲. اتخاذ نظریه پایه در ایجاد تحول هماهنگ در حوزه علوم انسانی

یکی از الزامات حیاتی برای تولید شبکه علوم اسلامی، دستیابی به یک «نظریه پایه» است که توانایی تبیین تمامی نسبت‌ها و روابط پدیده‌ها را داشته باشد. بر اساس اندیشه توحیدی، عالم در حال شدن و تغییر است و انسان مختار می‌تواند این تغییرات را در مدار توحید (ولایت حق) یا در مدار باطل (ولایت طاغوت) راهبری کند.

جریان باطل در عصر تجدد، با پیچیدگی حیرت‌انگیزی توانسته است تمامی عرصه‌های حیات (از اقتصاد تا فرهنگ) را بر مدار مبانی خود هماهنگ کند. در مقابل، جریان حق نیز برای کارآمدی و غلبه بر این کفر پیچیده، باید به دنبال «هماهنگی معادلات تغییر» در تمامی پدیده‌ها باشد. به بیان دیگر، ما نیازمند یک «مدل تصرف شامل» هستیم که بر تمامی مدل‌های جزئی تصرف در عرصه‌های مختلف حیات حاکم باشد. باید هوشیار بود که اگر نظریه ساخت تمدن اسلامی نتواند این هماهنگی را ایجاد کند، عملاً به عنوان یک «زیرسیستم» در دل سیستم کلان تمدن غرب هضم خواهد شد. بنابراین، شرط بقا و برتری تمدن اسلامی، توانایی آن در هماهنگ‌سازی تمامی شئون حیات بر محور دین است.

۳-۵. مفهوم‌سازی حاکمیتی

ضلع سوم، دستگاه حاکمیت است که مصرف‌کننده نهایی مفاهیم کاربردی در قالب «الگوها، ساختارها، سیاست‌گذاری‌ها و قوانین» است. برای تضمین اسلامیت و کارآمدی این مفاهیم، دستگاه حکمرانی باید با ظرافت عمل کند.

الف) شکل‌دهی به «نهاد علم» و مدیریت شبکه‌ای تحقیقات: مهم‌ترین رسالت حاکمیت (به‌ویژه نهادهایی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی)، تبدیل شدن به قرارگاه مرکزی برای ایجاد هماهنگی میان سه قطب علمی کشور (حوزه، دانشگاه و مراکز پژوهشی حاکمیتی) است. این امر تنها با «مدیریت شبکه‌ای تحقیقات» محقق می‌شود. کارکرد اصلی این مدیریت، جهت‌دهی به پژوهش‌ها به سمت «کارآمدی» و «حل مسائل واقعی» است. در دنیای امروز، علم بی‌هدف و خنثی وجود ندارد. تمامی تحقیقات بر اساس سفارش‌ها و غایات تمدنی خاص شکل می‌گیرند. تمدن غرب با ابزار «واژه‌سازی» و اشاعه مفاهیم نظام‌مند خود، بر اذهان نخبگان جهان حکومت می‌کند (مولانا، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴) و این مفاهیم را به مثابه امری مطلق و جهان‌شمول جا انداخته است (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۳). در مقابل، مدیریت شبکه‌ای در نظام اسلامی باید با سطح‌بندی تحقیقات و تعریف مأموریت‌های مشخص، پژوهشگران را از سرگشتگی در انبوه اطلاعات نجات دهد. این شیوه مدیریت، نه تنها مانع خلاقیت نیست، بلکه با جلوگیری از دوباره‌کاری‌های بیهوده و فراهم کردن بستر «مشارکت تحقیقاتی»، امکان تحقیقات تأسیسی و نوآورانه را فراهم می‌آورد.

ب) تجربه‌نگاری حکمرانی (تولید علم از میدان عمل): یکی دیگر از وظایف حاکمیت در حوزه مفهوم‌سازی، مستندسازی و «تجربه‌نگاری» از الگوهای موفق بومی است. تجربیاتی نظیر اداره جنگ تحمیلی، الگوی جهاد سازندگی، و فعالیت‌های مردمی موفق، مخازن ارزشمندی از دانش بومی هستند. استخراج مدل‌ها و الگوهای نهفته در این تجربیات می‌تواند زیربنای تولید علوم انسانی جدید و ساختارهای نوین اداره کشور قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

تحلیل و واکاوی مسیر طی شده در چهار دهه گذشته نشان می‌دهد که دستیابی به «تمدن نوین اسلامی» به‌عنوان افق نهایی انقلاب اسلامی، بدون عبور از گردنه «انقلاب علمی» و تحول بنیادین در علوم انسانی امکان‌پذیر نیست. بااین‌حال این تحول عظیم با رویکردهای جزیره‌ای، پروژه‌های مقطعی و ساختارهای گسسته فعلی محقق نخواهد شد. پژوهش حاضر با آسیب‌شناسی وضعیت موجود استدلال کرد که حلقه مفقوده در این مسیر، فقدان یک «الگوی حکمرانی صحیح» است. بر این اساس، گذار به «مدیریت شبکه‌ای» و بهره‌گیری از الگوی مشارکت حداکثری، تنها راهکار برون‌رفت از چالش‌های فعلی است.

در مقام جمع‌بندی، الزامات و راهبردهای کلان برای تحقق این الگوی حکمرانی به شرح زیر تبیین می‌شود: اول، تأسیس قرارگاه راهبری علم و فرهنگ (مدیریت شبکه): گذار از وضعیت فعلی به وضعیت مطلوب نیازمند وجود یک مغز متفکر و مرکز فرماندهی هوشمند است. ما نیازمند یک «قرارگاه علمی - فرهنگی مقتدر» هستیم که مأموریت آن، نه تصدیگری و اجرا، بلکه «مدیریت شبکه‌ای» باشد. این قرارگاه باید توانایی آن را داشته باشد که تمامی مؤلفه‌های دخیل در زیست‌بوم علم را رصد کرده، نقاط کور و خلأها را شناسایی کند و با ایجاد اتصال میان اجزای پراکنده سیستم، هماهنگی و هم‌افزایی را در مقیاس ملی رقم بزند.

دوم، شکل‌گیری «نهاد علم تمدن‌ساز» (هم‌گرایی ساختاری): یکی از چالش‌های اصلی، گسست میان جزایر علمی کشور است. حکمرانی صحیح باید به‌سمت ادغام کارکردی (و نه لزوماً فیزیکی) مراکز تولید دانش حرکت کند تا «نهاد علم تمدن‌ساز» متولد شود. در این نهاد یکپارچه، باید میان حوزه‌های علمیه (به‌عنوان متولیان استنباط مبانی دینی و فقه سرپرستی) از یک‌سو، دانشگاه‌ها (به‌عنوان متولیان بسط علمی و فنی دانش) از سوی دیگر و مراکز پژوهشی حاکمیتی (به‌عنوان متولیان تدوین الگوهای اداره) از سوی سوم، یک تقسیم کار ملی و هماهنگی حداکثری ایجاد شود. تنها در سایه این هم‌گرایی است که چرخه «تولید نظریه تا الگوی اداره» تکمیل می‌شود. سوم، نگاه منظومه‌ای به تحول (مثلث فرهنگ، ظرفیت و مفهوم): تقلیل دادن تحول علمی به صرف «تولید محتوا» (مفهوم‌سازی) خطایی راهبردی است. این پژوهش نشان داد که تحول علمی پدیده‌ای چندوجهی است و پیشرفت در ساحت «مفهوم‌سازی» (تولید علم)، بدون رشد متوازن و هماهنگ در دو ساحت «فرهنگ‌سازی» (ایجاد گفتمان و باور عمومی) و «ظرفیت‌سازی» (تربیت نیروی انسانی و ساختارها) ابتر خواهد ماند. حکمرانی هوشمند باید منابع و توجه خود را به‌صورت متوازن میان این سه ضلع توزیع کند؛ چراکه ضعف در هر یک از این اضلاع، کل فرایند تمدن‌سازی را متوقف خواهد کرد.

چهارم، مشارکت حداکثری و اجتماعی‌سازی علم: در نهایت باید بر این نکته تأکید ورزید که تحول علمی

پروژه‌ای نیست که صرفاً در اتاق‌های در بسته و توسط قشر خاصی از نخبگان محقق شود. الگوی مدیریت شبکه‌ای بر لزوم بسیج تمامی ظرفیت‌های ملی تأکید دارد. در این هندسه:

- نخبگان وظیفه تولید نظریه و مفهوم‌سازی تخصصی را بر عهده دارند؛
- حاکمیت وظیفه بسترسازی، ریل‌گذاری و حمایت قانونی را عهده‌دار است؛
- و توده مردم به‌عنوان بستر اصلی تحول، با دانش‌های ضمنی، خلاقیت‌ها و مطالبه‌گری فرهنگی، نقش پیشران را ایفا می‌کنند. بنابراین، اجتماعی‌سازی علم و دخیل کردن مردم در فرایند تحول، رکن رکن دستیابی به علوم انسانی اسلامی و کارآمد است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). ما و مدرنیته. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- الویری، محسن (۱۳۹۱). چپستی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و نقش حوزه‌های علمیه در تدوین آن. مجموعه مقالات نخستین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. تهران: پیام عدالت.
- جمالی، مصطفی (۱۳۹۴). استمرار انقلاب با کدام گفتمان؟ قم: انتشارات تمدن نوین اسلامی.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۷). نظام فکری، درآمدی بر مدیریت توسعه اجتماعی. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۲). سخنرانی منتشرشده. در: تحول در علوم انسانی. قم: منیر.
- حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین (۱۳۷۶). جزوات پژوهشی شبکه تحقیقات. قم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹/۰۸/۰۲). بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه حوزه علمیه قم. قابل بازیابی از: <https://khl.ink/f/26418>.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۸/۰۹/۲۲). بیانات در جمع روحانیون و طلاب. قابل بازیابی از: <https://khl.ink/f/8513>.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۱/۱۱/۱۶). پاسخ به نامه جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه در مورد کرسی‌های نظریه‌پردازی. قابل بازیابی از: <https://khl.ink/f/8290>.
- خندان، علی اصغر (۱۳۸۸). درآمدی بر علوم انسانی اسلامی. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۰). درباره علم. تهران: هرمس.
- راسل، برتراند (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندی. تهران: کتاب پرواز.
- روکس برویان (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی توسعه. ترجمه مصطفی ازکیا. تهران: نشر توسعه.
- زائری، قاسم؛ ذوالفقاری، ابوالفضل و محمدعلی زاده، حاجیه (۱۳۹۵). شناسایی صورت‌بندی گفتمانی واقعه انقلاب فرهنگی در دانشگاه. فصلنامه علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، ۲۲(۸۶)، ۳۷-۷.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۴۰۳). تاریخ فلسفه. ترجمه غلامرضا اعوانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۹). تجدیدناسی و غرب‌شناسی: حقیقت‌های متضاد. تهران: امیرکبیر.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۹۴). اولویت‌بندی الزامات مدیریت تحول علوم انسانی مبتنی بر مدیریت راهبردی اسلامی و ایرانی. فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ۱۱(۱)، ۱۱۳-۸.
- مرعشی، سیدجعفر (۱۳۷۸). چالش نو در مفاهیم اجتماعی. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). آشنایی با علوم اسلامی: منطق و فلسفه. تهران: صدرا.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). کتاب البیع، تهران: مؤسسه نشر و حفظ آثار امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۰). صحیفه امام. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- مولانا، حمید (۱۳۸۲). ظهور و سقوط مدرن. تهران: کتاب صبح.
- میرباقری، سیدمهدی (۱۴۰۱). حکمت تاریخ. قم: تمدن نوین اسلامی.